خیام از نگاهی دیگر[1]

تقی پورنامداریان

استاد پژوهشگاه علوم انسانی

چکیده

از دیرباز گروهی خیام را اهل عرفان و تدین و گروهی دیگر او را فردی لذت‌جو و منکر شریعت شمرده‌اند. مؤلف این مقاله با تأکید بر اینکه شعر حاصل نیروی تخیّل و اوقات خلوت شاعر است، استدلال می‌کند که آنچه در شعر شاعر انعکاس می‌یابد، لزوماً در زندگی عملی شاعر رخ نمی‌دهد. آنگاه به استناد نویسندگانی که خیام را از نزدیک دیده‌اند، نگاهی متفاوت به زندگی و اندیشه‌های خیام می‌افکند و شک و تردیدهای خیام را ناشی از تلاش او برای شناخت خدا از راه عقل می‌شمارد و در پایان فهرستی محتوایی از رباعیات خیام را ارائه می‌کند: شک در عقاید دینی، حیرت در برابر هستی انسان و آفرینش و مبدأ و معاد، نگاه حسرت‌آمیز به عاقبت انسان و غنیمت شمردن فرصت.

کلید واژه‌ها: **خیام، رباعیات خیام، عادت ستیزی معنایی.**

---

[1]. سخنرانی استاد دکتر تقی پورنامداریان به مناسبت بزرگداشت خیام در جمع استادان، محققان و دانشجویان زبان و ادبیات فارسی که به همت رایزنی فرهنگی جمهوری اسلامی ایران در آنکارا ترتیب یافته است و اکنون با اندکی ویرایش به چاپ می‌رسد.

تاریخ دریافت: ۱۳۸۳/۶/۴ **تاریخ پذیرش: ۱۳۸۳/۶/۲۱**

مجلهٔ مطالعات و تحقیقات ادبی، سال ۱، ش۱ و ۲، (بهار و تابستان۱۳۸۳)، صص۷-۲۳

[Downloaded from system.khu.ac.ir on 2024-10-12]

[DOR: 20.1001.1.17359732.1383.1.1.1.1]

[DOI: 10.52547/jls.1.1.7]

خدمت حاضران سلام عرض می‌کنم، از این‌که به من افتخار دادند که در اینجا صحبت کنم خیلی خوشحالم. شاید کشور ترکیه بعد از ایران یکی از معدود کشورهایی باشد که در دانشگاه‌های آن تا سطح دکترای زبان و ادبیات فارسی تدریس می‌شود. بعضی از همکاران من در پژوهشگاه علوم انسانی و دانشگاه، درجهٔ دکترای خودشان را از ترکیه گرفته‌اند و خوب این برای من خیلی افتخار است که در جایی صحبت کنم که استادان فارسی مبرزی دارد که به فرهنگ ایران و ادبیات ایرانی خدمت شایان توجه کرده‌اند.

اما خیام یکی از معماهای ادبیات فارسی است، همان‌طور که حافظ هم هست و قرن‌هاست که دربارهٔ این دو شاعر، یعنی حافظ و خیام، صحبت می‌شود و این اختلاف نظر همیشه وجود داشته است که: آیا خیام اهل عرفان و مرد متدینی بوده است، یا شخصی لذت‌جو و شراب‌خواره و منکر شریعت؟ همین مسئله در مورد حافظ هم هست و هنوز هم ظاهراً برای محققان به اثبات نرسیده است که حافظ اهل شراب و شاهد بوده و یا عارف و متدین. من فکر می‌کنم که این اختلاف نظر و دوگانگی شخصیت و حل نشدن این مسئله، ناشی از یک اشتباه است و آن اشتباه این است که هر دو گروه خواسته‌اند بر یک طرف این قضیه، بر حسب دلبستگی خود، اصرار کنند. آن‌هایی که تمایل عارفانه دارند می‌خواهند تمام شعرهای حافظ و خیام را با هر زحمتی که شده به نوعی تأویل و تفسیر کنند که جنبهٔ تدین و تصوف آن برجسته بشود، و بالعکس گروه دیگر می‌خواهند تمام شعرهای حافظ و خیام را جوری تفسیرکنند که از آن‌ها، آدمهایی لذت‌طلب و شریعت‌ستیز و غیرمتدین بسازند. من می‌خواهم نظر دیگری را نسبت به حافظ و خیام که به

[Downloaded from system.khu.ac.ir on 2024-10-12]
[DOR: 20.1001.1.17359732.1383.1.1.1.1]
[DOI: 10.52547/jls.1.1.7]

دشواری می‌شود بر اساس شعرشان بر یک جنبه از شخصیت آن‌ها اصرار ورزید، مطرح کنم. به عبارت دیگر می‌خواهم بگویم که می‌شود نگاه سومی به شخصیت این دو شاعر داشت؛ یعنی جوری به هر یک از آنها، به عنوان انسان نگاه کنیم که واقعاً هست. در فرهنگ ما حدیثی از حضرت علی(ع) – که مولوی نیز آن را در *مثنوی* تفسیر کرده- نقل شده است که می‌فرماید: خداوند موجودات را در سه گروه آفریده است: فرشته‌ها که در واقع روحانی محض‌اند. در سرشت آنها امکان گناه کردن وجود ندارد و حتی خیال و فکر گناه نیز نمی‌گذرد. دستهٔ دوم حیوانات که اسیر ارادهٔ حق‌اند مثل فرشته‌ها، و هرچه حق از خلقت آنها اراده کرده است همان را انجام می‌دهند و چیزی جز آن انجام نمی‌دهند. البته برعکس فرشته‌ها که نور محض‌اند، حیوانات فقط در فکر خوردن و خوابیدن و شهوت راندن هستند. اما دستهٔ سوم، انسان در واقع نه فرشته است نه حیوان، موجودی است که میان این دو قرار گرفته است. بنابر اصل حدیث، فرشته عقل بدون شهوت، حیوان شهوت بدون عقل و انسان مرکب از عقل و شهوت است: **انّ الله رَکّبَ فی المَلائکه عقلاً بلا شهوه وَ رَکّبَ فی بَنیِ آدمَ کلَیهما فمن غَلَبَ عَقلُهُ شهوَتَهُ فَهوَ خیرٌ من الملائکه و مَن غلبَ شهوتهُ عقلَهُ فهو شرٌ من الَبهائم**. مقام عدل انسان مقام برزخی است یعنی مقامی است میان فرشته و حیوان، هم می‌تواند گاهی تا حد فرشتگان بالا برود و هم می‌تواند گاهی تا حد حیوانات سقوط کند.

این یک نکته بود که فکر می‌کنم نکته بسیار روشنی است که هر کسی می‌تواند با تجربه در روحیات خودش آن را دریابد که انسان گاهی وقت‌ها ممکن است سقوط کند و تا حد نفس اماره و حیوانیت فرو بلغزد و گاهی

[Downloaded from system.khu.ac.ir on 2024-10-12]
[DOR: 20.1001.1.17359732.1383.1.1.1.1]
[DOI: 10.52547/jls.1.1.7]

هم می‌تواند آن قدر پاک و فرشته‌خو بشود که تا حد فرشتگی صعود کند، ولی مقام عدل انسانی، آن مقامی که همه انسان‌ها دارند مقام نفس لوّامه است، یعنی نفسی که گاهی وقت‌ها ممکن است دچار لغزش بشود و گاهی وقت‌ها ممکن است که به معنویات فکر کند، به عالم بالا فکر کند، به حقیقت فکر کند و به خدا فکر کند.

«آخن بام» یکی از فرمالیست‌های روسی است. همان‌طوری که می‌دانید نظریهٔ فرمالیست را فرمالیست‌ها در ادبیات شایع کردند و تأثیر بسیار عظیمی روی دیدگاه‌های ما در ادبیات و شعر گذاشتند. این آخن بام حرفی زده است که به نظر من حرف درستی است. او می‌گوید که شعر شاعر، زندگی شاعر را در خودش منعکس نمی‌کند؛ به عبارت دیگر شعر شاعر با زندگی عملی او ارتباطی ندارد. اگر هم ارتباطی دارد این است که شعر شاعر، زندگی شاعر را مخفی می‌کند، نه این که آشکار بکند. بنابراین ما نمی‌توانیم از راه شعر شاعری حدس بزنیم که او در زندگی چگونه عمل می‌کند. شعر حاصل نیروی تخیّل و اوقات خلوت شاعر با خویش است. گاهی ممکن است فکر کند به شراب، فکر کند به لذت‌جویی، فکر کند به معشوق و عشق، اما لازمهٔ این فکر کردن حتماً این نیست که در زندگی عملی خود نیز این کارها را بکند. در زندگی عملی‌اش ممکن است مثل همهٔ مردم جامعه عمل کند؛ ولی لازم نیست هر چه خیال کرد آن خیالش هم در زندگی‌اش منعکس بشود.

به خیام هم از همین زاویه می‌توان توجه کرد. خیام، مثلاً گفته است:

گویند کسان بهشت با حور خوش است — من می‌گویم که آب انگور خوش است
این نقد بگیر و دست از آن نسیه بدار — آواز دهل شنیدن از دور خوش است

[Downloaded from system.khu.ac.ir on 2024-10-12]
[DOR: 20.1001.1.17359732.1383.1.1.1.1]
[DOI: 10.52547/jls.1.1.7]

این شعر خیام ظاهراً در انکار روز قیامت از یک طرف و اصرار بر لذت‌جویی از طرف دیگر گفته شده است. خوب وقتی این شعر را می‌خوانیم از آن بوی انکار قیامت و نفی شریعت می‌آید؛ اما از طرف دیگر ما در آثار گذشتگان که همزمان با خیام تألیف شده القابی برای خیام می‌بینیم که با این حرف‌ها جور در نمی‌آید، مثلاً لقب«حجت الحق علی الحق» به او داده‌اند و نیز لقب«امام». این لقب «امام» و «حجت حق»با گفتن این شعرآشکارا منافات دارد و جور در نمی‌آید. بنابراین همان‌طور که گفتم، نباید زندگی عملی یک شاعر را با توجه به شعرش توضیح بدهیم، چون اینها با هم منافات دارد، نه آن القاب هماهنگی دارد با این شعر خیام و نه آن شعر با این القاب. بنابراین می‌توان حدس زد که یک نفر ممکن است خیالات خودش را، افکار خودش را، مشکل‌های فکری خودش را به شکل شعر بیان کند؛ اما این حرف‌ها حتماً لازم نیست در زندگی عملی‌اش هم منعکس بشود و محقق گردد.

در اینجا من سعی می‌کنم با توجه به آثاری که صاحبان آن خیام را ملاقات کرده‌اند، چهرهٔ واقعی‌تری از خیام نشان دهم. یکی از این آثار که بسیار قدیمی هم هست *چهار مقاله* است. این کتاب در سال‌های ۵۵۱ تا ۵۵۲ هـ.ق تألیف شده است و صاحب آن که نظامی عروضی باشد، خیام را دیده و ملاقات کرده است. از مجموعهٔ حرفهایی که این نظامی دربارهٔ خیام گفته، به طور خلاصه این نکته‌ها را پیدا می‌کنیم:

نکتهٔ اول این‌که در سال ۵۰۶ هجری خیام زنده بوده است. دوم این‌که نظامی خیام را در کوی برده فروشان بلخ ملاقات می‌کند. سوم این‌که یک بار هم نظامی خیام را در مجلس عشرت ملاقات می‌کند. دومین اثری که

[Downloaded from system.khu.ac.ir on 2024-10-12]
[DOR: 20.1001.1.17359732.1383.1.1.1.1]
[DOI: 10.52547/jls.1.1.7]

دربارهٔخیام صحبت کرده و نویسندهٔ کتاب خودش با خیام ملاقات کرده است، کتاب «*تتمهٔ صوان الحکمه*» است از ابوالحسن علی بن زید بیهقی. از مجموع سخنان بیهقی این مطالب را می‌فهمیم:

۱- خیام در نیشابور ولادت پیدا کرده و اهل نیشابور بوده است.

۲- در حکمت و فلسفه، ثانی ابوعلی سینا بوده، یعنی اگر ابوعلی سینا در حکمت و فلسفه رتبهٔ اول را داشته خیام در رتبهٔ دوم بوده است.

۳- بعضی از کتاب‌های خیام را همین بیهقی خودش دیده است، و از جملهٔ آنها «*مختصر فی الطبیعیات*» است، یعنی مطلبی دربارهٔ کیفیت تکوین طبیعت و معادن است که در زمین به وجود می‌آیند و هر چه که به طبیعت مربوط می‌شود (یک بخش از شفای ابوعلی سینا هم دربارهٔ طبیعیات است، در آن روزها این موضوع، بخشی از فلسفه بوده است).

کتاب دیگر خیام که باز بیهقی دیده رسالهٔ «*فی الکون و التکلیف*» بوده است؛ یعنی رساله‌ای دربارهٔ هستی و چگونگی پدید آمدن جهان و تکلیفی که خداوند برای انسان تعیین کرده است در این جهان.

۴- چهارمین نکته‌ای که بیهقی دربارهٔخیام می‌گوید این است که خیام در تاریخ و لغت و فقه استاد بوده است. او می‌گوید وقتی خیام را ملاقات کردم، از من دو سؤال پرسید یکی دربارهٔ یکی از بیت‌های حماسه بود که عربی است و یکی هم دربارهٔ موضوعی ریاضی، و این نشان می‌دهد که خیام هم با شعر عرب آشنایی داشته و هم در ریاضیات متوغل بوده است.

[Downloaded from system.khu.ac.ir on 2024-10-12]
[DOR: 20.1001.1.17359732.1383.1.1.1.1]
[DOI: 10.52547/jls.1.1.7]

این ملاقات بیهقی با خیام در سال ۵۰۷ اتفاق افتاده، یعنی بنابر اختلاف روایات هنوز حدود ۲۰ یا حداقل ۱۰ سالی تا مرگ خیام باقی مانده بوده است. بعدها دوباره بیهقی به نیشابور می‌رود که در آن زمان خیام درگذشته بود و امام محمد بغدادی، داماد خیام، برای بیهقی تعریف می‌کند که خیام چگونه درگذشت. بغدادی دربارهٔ مرگ خیام می‌گوید: خیام با خلالی زرین دندان‌های خود را پاک کرد و بعد در الهیات کتاب *شفا* که نوشتهٔ ابن‌سیناست تأمل کرد و وقتی رسید به مسئله واحد و کثیر، آن خلال را در داخل کتاب گذاشت و کتاب را بست و بعد وصیت کرد و بلند شد و نماز خواند و به سجده رفت، و در سجده گفت: خدایا من آن‌قدر که برایم میسر بود در شناخت تو کوشش کردم و آن‌قدر که برای انسان میسر بود تو را شناختم. پس تو هم مرا بیامرز و بعد از این سخن، خیام درگذشت.

از حرف‌های بیهقی و امام محمد بغدادی این را می‌فهمیم که اولاً خیام بیش از آن‌که به عبادت اهمیت بدهد به شناخت خدا اهمیت می‌داده است و کوشش می‌کرده است که خدا را بشناسد. نکتهٔ دیگری که می‌فهمیم تأمل خیام در کتاب شفاست؛ و سوم این‌که خیام هم مثل سایر مسلمانان نماز می‌خوانده است. این نکته‌هایی است که ما از کتاب بیهقی می‌فهمیم.

اما کتاب دیگری هست به نام کتاب «*الزاجر*» که نوشتهٔ زمخشری است. این زمخشری همان کسی است که کتاب «*کشاف فی تفسیر القرآن*» را نوشته و کتابی هم به نام «الزاجر» دارد و هم عصر خیام بوده است.

در این کتاب، زمخشری می‌نویسد که من و خیام به مجلسی دعوت شده بودیم. خیام از من پرسید که کلمهٔ مطبق و معصم به کسر عین‌الفعل است یا به

[Downloaded from system.khu.ac.ir on 2024-10-12]
[DOR: 20.1001.1.17359732.1383.1.1.1.1]
[DOI: 10.52547/jls.1.1.7]

فتح عین‌الفعل، بیهقی می‌گوید: من گفتم که هر دو به کسراند یعنی باید بخوانیم: مُعصِم و مُطبِق. مُطبِق یعنی شمشیری که به مفصل پای حیوان می‌خورد و مُعصِم یعنی شمشیری که به ساق پای حیوان می‌خورد و هر دو به کسراند . بعد می‌گوید: فردا اتفاق افتاد که من و خیام دوباره در آن مجلس حاضر شدیم و خیام شعری از ابوالعلاء معرّی را برای من خواند. معنای شعر معرّی این است که: پیامبری از پیامبران کلاغان که به هیچ دینی نیست به من خبر داد به زودی تمامی قبایل عرب از بین می‌روند. و بعد در بیت دوم می‌گوید که: من حرف‌های او را تصدیق می‌کنم؛ اما با تردید. همان‌طور که قوم موسی بعد از این‌که معجزات نه گانهٔ موسی را دیدند در پیامبری او تردید کردند.[۱]

در واقع خیام این شعر را برای زمخشری می‌خواند که بگوید که تو گفتی این دو کلمه به کسرند من باور نمی‌کنم و تردید دارم که این دو کلمهٔ معصم و مطبق به کسر باشند و با تردید آن را پذیرفتم. همان‌طور که می‌دانید ابوالعلاء معرّی از شکّاکیون عرب است، کسی که منکر دین و دیانت است و در واقع با یک نگاه طنزآمیز به شریعت نگاه کرده است و می‌توان گفت که آن شک و تردید که در شعرهای خیام می‌بینیم در آثار ابوالعلاء معرّی نیز هست. در بسیاری از شعرهای او همین شک و تردید دربارهٔ خلقت و دربارهٔ کار آدمی را می‌بینیم.

از مطالبی که گفتیم می‌شود فهمید اولاً خیام شعر عربی می‌دانسته و به خصوص شعرهای معرّی را خوانده بوده است. دوم این‌که خیام در مجلس عشرت هم دیده شده، همان‌طوری که نظامی عروضی نیز گفته بود. سوم

[Downloaded from system.khu.ac.ir on 2024-10-12]
[DOR: 20.1001.1.17359732.1383.1.1.1.1]
[DOI: 10.52547/jls.1.1.7]

این‌که خیام برای شناخت خدا کوشش کرده بوده است؛ اما باید دانست که شناخت فیلسوف و ریاضیدانی که «جرج سارتن» دربارهٔ وی گفته است: وقتی کتاب جبر و مقابله خیام را می‌خوانیم می‌فهمیم که خیام نظم فکری دقیقی داشته است- نباید شناختی مبتنی بر قلب و نقل، بلکه باید مبتنی بر عقل بوده باشد و بدون تردید، شناخت خداوند از راه عقل محال است که به راه کوره‌های شک و تردید نینجامد. خدا را می‌شود یا از روی عادت شناخت چنان‌که ما وقتی در خانواده‌ای مسلمان به دنیا می‌آییم و در یک خانوادهٔ مسلمان و جامعهٔ اسلامی زندگی می‌کنیم، خود به خود خدا را می‌شناسیم. خدا بخشی از فرهنگ و ذهنیت ما می‌شود و یا این‌که می‌شود از راه قلب بشناسیم، از راه دل آن‌طور که اهل عرفان می‌شناختند؛ اما شناخت خداوند از راه عقل بسیار دشوار است و به شک و تردید می‌انجامد . حداقل در یک دوره از تفکر، در میان دانشمندان قدیم بسیار کسان بودند که وقتی خواستند خدا را از راه عقل بشناسند عملاً درمانده شدند. کسی که خدا را با عقل می‌خواهد بشناسد ممکن است که کارش به حیرت بینجامد. حیرت دو نوع است: یک نوع حیرت مثبت است و یک نوع حیرت منفی. حیرت مثبت آن است که انسان به جایی برسد که اقرار کند که خدا بزرگتر از آن است که من بتوانم با عقل خود بشناسم. این حیرت مثبت است. پیامبر(ص) فرمود: یا دلیل المتحیرین زدنی تحیراً فیک؛ یعنی خدایا تحیر من را دربارهٔ خودت زیاد کن، یعنی بفهمم که محال است با عقل شناخته بشوی. حیرت منفی آن است که وقتی کسی با عقل خدا را نشناخت شک کند در وجود خدا، بگوید آیا اصلاً خدا هست؟ این حیرت منفی است. وقتی که حیرت منفی به آدمی دست

[Downloaded from system.khu.ac.ir on 2024-10-12]
[DOR: 20.1001.1.17359732.1383.1.1.1.1]
[DOI: 10.52547/jls.1.1.7]

دهد، یعنی آدمی در وجود خدا شک کند دربارهٔ تمام اصول دین هم شک می‌کند. دربارهٔ آخرت، بهشت، دوزخ، وحی، می‌شود دربارهٔ همه چیز شک کرد. حاصل چنین شک منفی خیلی طبیعی است که به این برسد که پس حالا که بعد از این جهان جهانی نیست، من باید قدر عمر خود را بدانم و این چند روزی که زنده‌ام از لذایذ جهان بهره‌مند بشوم. به نظرم عجیب نیست که بگوییم خیام بدون شک در مدتی از عمرش دچار شک و تردید شده و همین شک و تردید او را به فکر شادخواری و لذت‌جویی کشانده است؛ اما این بدان معنی نیست که واقعاً این لذت‌جویی و شک و حیرت منفی در زندگی عملی خیام منعکس شده باشد. در یک جامعهٔ اسلامی وقتی کسی حکمت و فلسفهٔ اسلامی خوانده باشد، بسیار بعید است که بتواند در میان مردم با چهره‌ای کافرنما آشکار بشود.

اما خیام ظاهراً در همین مرحله شک و تردید نمی‌ماند، به جایی می‌رسد که می‌گوید: «خدایا من تو را آن قدر که برای انسان میسر بود شناختم.» بنابراین من عقیده دارم که بسیاری از شعرهای خیام اصلاً لازم نیست که معنی عرفانی داشته باشد. این مسئله شک و تردید و احتمالاً یک جور عقیده به لذت‌جویی در ذهن هر فردی که بخواهد خدا را به طور عقلانی و با عقل فلسفی بشناسد پیدا می‌شود؛ اما این به معنی فروگذاشتن آداب شریعت و به معنی لغزیدن در چالهٔ کفر نیست. از این جهت هم وقتی که لقب حجت الحق و امام به خیام می‌دهند لقبی قابل قبول است و هم نسبت این شعرها که از آن بوی شک و تردید می‌آید به خیام درست است.

[Downloaded from system.khu.ac.ir on 2024-10-12]
[DOR: 20.1001.1.17359732.1383.1.1.1.1]
[DOI: 10.52547/jls.1.1.7]

نکتهٔ دوم این است که بسیاری از این شعرها سروده خیام نیست و به خیام نسبت داده شده است و علت این نسبت‌ها این است که اولاً شعر خیام زود مورد استقبال مردم قرار گرفته و مردم را این شعرها خوش آمده است و ثانیاً کسانی که از ابراز این افکار می‌ترسیدند اما در تصور خود به آن مشغول بودند، شعری می‌گفتند و آن را به خیام نسبت می‌داده‌اند.

در مطالبی که از معاصران خیام نقل کردم، در هیچ جا اشاره نشده است که خیام شعر هم می‌گفته است. به فلسفه، حکمت و ریاضیات او اشاره شده و نیز به این که خدا را می‌شناخت و نماز می‌خواند، اما هیچ گفته نشده است که خیام شعر و رباعی هم می‌گفته است. همین مسئله سبب شده که بعضی از محققان بگویند که اصلاً خیام شعری نگفته و این رباعیات به خیام مربوط نیست، شخص دیگری که با خیام شباهت اسمی داشته این شعرها را گفته است.

اما کتابی دیگر داریم که این شک‌ها و تردیدها را برطرف می‌کند و تقریباً می‌شود اثبات کرد که همان خیام فیلسوف و حجت الحق، این رباعیات و یا بخشی از رباعیات را گفته است و احتمالاً چون در یک جامعهٔ اسلامی ابراز این رباعی‌ها در زمان حیات شاعر دشوار بوده و می‌توانسته است مشکل‌آفرین باشد، خیام این‌ها را برای دل خودش می‌گفته است. این‌ها حاصل اندیشه‌های خلوت او بوده است و بعد از مرگ اوست که این رباعیات کم‌کم آشکار می‌شود و معلوم می‌شود که خیام شعر هم می‌گفته است. در آن زمان و در یک جامعهٔ اسلامی گفتن این حرف‌ها به منزلهٔ اذعان به کفر تلقی می‌شده است، چون مردم فکر نمی‌کنند که شعر نتیجهٔ تفکرات و خیالات شاعر است،

[Downloaded from system.khu.ac.ir on 2024-10-12]
[DOR: 20.1001.1.17359732.1383.1.1.1.1]
[DOI: 10.52547/jls.1.1.7]

فکر می‌کنند که او کفر می‌گوید و کفر می‌ورزد و شاید به همین دلیل است که در آثار معاصران خیام چندان سخنی از شعر خیام نمی‌بینیم.

اگر چه در منابعی مثل *سراج‌السایرین* ژنده پیل و *رسالهٔ عینیه* شیخ احمد غزالی و *روح الارواح* سمعانی و نیز منابع قدیمی دیگر رباعیاتی نقل شده که با توجه به منابع متأخرتر می‌توان آن‌ها را به خیام منسوب دانست، اما کتابی که اولین بار شعری از خیام با ذکر نام وی نقل کرده غیر از کتاب «*التنبیه*» فخر رازی که یک بیت نقل کرده، کتاب مشهور«مرصادالعباد» نجم رازی است. نجم‌الدین رازی از صوفیان مشهور قرن هفتم، وقتی از خیام صحبت می‌کند می‌خواهد بگوید که بسیاری از اولیای خداوند و عارفان به‌قدری در مراحل روحانی عروج پیدا کردند که حقیقت بهشت و جهنم و بسیاری از مسائل متافیزیکی را دیدند و از راه ایمان این‌ها را مشاهده کردند و شک و تردید ندارند؛ اما کسانی که از راه عقل می‌خواهند خدا را بشناسند، راه به جایی نمی‌برند و در اینجا برای نمونهٔ کسانی که از شناخت خداوند از راه عقل درمانده شده‌اند خیام را مثال می‌زند.

نجم رازی دو رباعی از خیام نقل می‌کند. یکی از این رباعی‌ها این معنی را دارد که در این جهانی که محل آمدن و رفتن ماست و نه آغازش پیداست و نه پایانش، کسی نمی‌تواند یک کلمه راست بگوید که من بفهمم ما از کجا می‌آییم و به کجا می‌رویم.[۲]

از آن خیامی که دربارهٔ او صحبت کرده بودیم کاملاً برمی‌آید که چنین حرفی بزند. رباعی دوم این معنا را می‌رساند که خداوندی که ترکیب ما را به وجود آورد و ما را به این شکل ظاهر خلق کرد، چرا دوباره ما را به پیری و

[Downloaded from system.khu.ac.ir on 2024-10-12]
[DOR: 20.1001.1.17359732.1383.1.1.1.1]
[DOI: 10.52547/jls.1.1.7]

به پژمردگی می‌رساند و آخرش می‌میریم و از بین می‌رویم. اگر ترکیب ما زشت است، آیا این زشت بودن تقصیر ماست یا تقصیر آفرینندهٔ ماست. اگر ترکیب ما خوب است پس چرا خدا آن را خراب می‌کند و نابودش می‌کند[۳]؟ مضمون این رباعی‌ها نشان می‌دهد که این رباعی‌ها می‌تواند از خیام باشد، از کسی که گفتیم احتمال شک و تردید از او بعید نیست، چون می‌خواهد خدا را از راه عقل بشناسد.

اما این شعرهای خیام چرا واقعاً این قدر مورد استقبال قرار می‌گیرد، هم در ایران و هم در اروپا بعد از آن که ترجمهٔ آن در اروپا منتشر می‌شود؟ چرا این قدر همه‌گیر می‌شود و چرا در ایران عدهٔ زیادی رباعیاتی نظیر آن می‌سازند و به خیام نسبت می‌دهند. به نظرم علت آن، زیبایی شعرهای خیام است و این زیبایی ناشی از عادت ستیزی معنایی است. وقتی ما یک معنا را مدام می‌شنویم، مثلاً راجع به مسائل دینی و یا هر مسئله‌ای دیگر، تکرار سبب می‌شود که ذهن ما به این تکرار عادت کند و حساسیت زیبایی شناختی خودش را از دست بدهد. در شعرهای خیام یک جور عادت‌ستیزی معنایی وجود دارد. برای اولین بار مردم سخنانی می‌شنوند که می‌بینند با سخنانی که قبلاً شنیده‌اند تفاوت دارد. این تفاوت باعث حساسیت ذهنی آن‌ها می‌شود و برایشان جالب توجه و شگفت‌انگیز می‌گردد.

این شعرها مورد توجه کسانی قرار می‌گیرد که گاهی وقت‌ها این افکار از ذهنشان گذشته است، یعنی از راه تعقل خواسته‌اند خدا را وماوراءالطبیعه را بشناسند و احتمالاً شک‌هایی به آنان دست داده است. اگر شعر را پدیده‌ای عینی ملاحظه کنیم و خود را به‌عنوان فاعل شناسایی ذهن به حساب

[Downloaded from system.khu.ac.ir on 2024-10-12]
[DOR: 20.1001.1.17359732.1383.1.1.1.1]
[DOI: 10.52547/jls.1.1.7]

آوریم که این شک‌ها در ما هم پیدا می‌شود، وحدت میان ذهن و میان عین یعنی وحدت میان ذهن مردمی که به این چیزها فکر کرده‌اند و این عینی که شعر خیام است، ایجاد لذت و زیبایی می‌کند. چون یک عامل زیبایی هم ناشی از وحدت میان عین و ذهن است.

می‌شود تمام رباعیات خیام را در چند زمینه از لحاظ معنایی خلاصه کرد یعنی مجموعهٔ شعرهای منسوب به خیام که تا سال ۷۵۰ هجری شامل ۶۴ رباعی می‌شود، دارای زمینه‌های معنایی زیر است:

۱- شک در عقاید دینی

منظورم شک در آن حرف‌ها است که از طریق نقل در مورد مسائل دینی گفته شده است. مثلاً این رباعی:

آنان که محیط فضل و آداب شدند — در جمع کمال شمع اصحاب شدند
ره زین شب تاریک نبردند به روز — گفتند فسانه‌ای و در خواب شدند

می‌گوید کسانی که بر تمام علوم آگاه شدند و در واقع بر علوم احاطه پیدا کردند و مثل شمعی در میان جمع نشستند و به آن‌ها آموزش دادند، نیز از شب تاریک جهان راه به روشنایی روز نبردند، یعنی چیزی نفهمیدند. هر کدام قصه‌ای گفتند و بعد مردند و از دنیا رفتند.

این معنا در رباعیات متعدد خیام آمده است.

۲- پوچی آفرینش انسان و سؤال از این‌که از کجا می‌آید و به کجا می‌رود و چرا نابود می‌شود و حیرت در برابر هستی انسان، مثل این شعر:

جامی است که عقل آفرین می‌زندش — صد بوسه ز مهر بر جبین می‌زندش
این کوزه‌گر دهر چنین جام لطیف — می‌سازد و باز بر زمین می‌زندش

[Downloaded from system.khu.ac.ir on 2024-10-12]
[DOR: 20.1001.1.17359732.1383.1.1.1.1]
[DOI: 10.52547/jls.1.1.7]

معنی شعر این است که انسان مثل یک جام ظریف و زیباست که عقل آن را صدبار می‌بوسد و به زیبایی آن آفرین می‌گوید؛ اما این کوزه‌گر دهر آن کسی که این جام را می‌سازد، یعنی در واقع خداوند که این جام را مثل کوزه‌گری شکل می‌دهد، بعد آن را به زمین می‌زند وخردش می‌کند، چرا جامی به این زیبایی را که خود ساخته است می‌شکند؟

۳- با اندوه و حسرت به عقاید انسان نگاه کردن:

در کارگه کوزه‌گری رفتم دوش — دیدم دو هزار کوزه گویا و خموش
هر یک به زبان حال با من می‌گفت — کو کوزه‌گر و کوزه‌خر و کوزه‌فروش

معنی آن این است که من دیشب به جایی رفتم که کوزه‌های سفالی می‌ساختند. دو هزار کوزه دیدم که با زبان خاموشی با من حرف می‌زدند و می‌گفتند که آن کسی که کوزه را ساخت کجاست؟ آن کسی که کوزه‌ای را می‌خرید کو؟ آن کسی که کوزه را می‌فروخت کجاست؟ یعنی همه نابود شدند و خاک شدند. انسان بعد از مرگ خاک می‌شود و خاکش تبدیل به کوزه می‌شود. این کوزه را یکی می‌فروشد باز او خاک می‌شود و یکی آن را می‌خرد او هم خاک می‌شود و همه تبدیل به خاک می‌شوند و وجودشان تبدیل به کوزه می‌شود. پس عاقبت انسان نیستی است.

خیام در ورای اشیا با نگاهی دقیق مسائلی را می‌بیند که بسیار ظریف و تفکر برانگیزند؛ به‌خصوص در این موضوع خیام خیلی دقیق و ظریف نگاه می‌کند. تصویرهایی که انتخاب می‌کند برای بیان این موضوع از همان اشیایی است که مردم می‌بینند و با آن سرو کار دارند و از کنار آن به آسانی رد می‌شوند. خیام مردم را دعوت می‌کند که دقیق‌تر نگاه کنند.

این کوزه چو من عاشق زاری بوده است — در بند سر و زلف نگاری بوده است

[Downloaded from system.khu.ac.ir on 2024-10-12]
[DOR: 20.1001.1.17359732.1383.1.1.1.1]
[DOI: 10.52547/jls.1.1.7]

این دسته که برگردن او می‌بینی دستی است که بر گردن یاری بوده است

۴- وقتی که آدم این‌گونه به هستی نگاه کند که عاقبت انسان این است که خاک می‌شود و معلوم نیست عاقبتش چه می‌شود، خود به خود این‌که فرصت حیات را مغتنم بشمارد در ذهن او پیدا می‌شود و این‌که باید حداقل این چند روزهٔ عمر با خوشی زیست کند نه با غم و اندوه:

از دی که گذشت هیچ از او یاد مکن فردا که نیامده است فریاد مکن
بر نامده و گذشته بنیاد مکن حالی خوش باش و عمر بر باد مکن

آیا به خوشی پرداختن به معنی نفی شریعت و خدا و هستی است؟ من فکر می‌کنم عقیده به این‌که بعد از این زندگی زندگانی دیگری هست، این که انسان دلش به نور شریعت روشن باشد، نه تنها نفی خوشی نیست، بلکه تکمیل لذت وخوشی است، به شرط این‌که ما اعتدال را رعایت بکنیم.

دین اسلام بیش از تمامی ادیان در دل پیروانش رسوخ کرده است. تاریخ و این همه تغییر و تحول که در فکر و زندگی بشر اتفاق افتاده، نتوانسته است از این ایمان راسخ اندکی بکاهد. کسانی از دانشمندان و متفکران مسلمان که نتوانسته‌اند به ظاهر شریعت بسنده کنند و در ظاهر شریعت شک کرده‌اند، منکر حقیقت خدا و حقایق دین نشده‌اند؛ بلکه همواره خواسته‌اند این ظواهر را به گونه‌ای تفسیر و تأویل کنند که برای عقل آنان قابل پذیرش باشد. هیچ‌کس نمی‌تواند بگوید حسین بن منصور حلاج، عین‌القضات، ابن سینا و سهروردی (شیخ اشراق) منکر خدا و حقایق دینی شده‌اند. آنان دین و حقایق دینی و آنچه را که مربوط به متافیزیک می‌شود طوری تأویل کرده‌اند که برای

[Downloaded from system.khu.ac.ir on 2024-10-12]
[DOR: 20.1001.1.17359732.1383.1.1.1.1]
[DOI: 10.52547/jls.1.1.7]

عقل کنجکاو آنان قابل قبول گردد و ایمان راسخ در قلب آنان را تقویت کند. اناالحق گفتن حلاج، دفاع عین القضات از ابلیس و تفسیر و تأویل ابن‌سینا از بهشت و دوزخ در *رسالهٔ اضحویه* و عالم مُثُل معلقهٔ شیخ اشراق، همهٔ تأویل‌های مختلفی از ظاهر شریعت است تا برای عقل آنان، قابل قبول گردد و به استحکام ایمان آنان بینجامد. خیام هم پس از شک و تردید به تأویلی عقلانی از دین رسیده که عقل او را قانع کرده است. به همین سبب است که می‌گوید: خدایا تو را آنقدر که برای بشر میسر است شناختم و به همین سبب از خدا می‌خواهد او را به خاطر این شناخت بیامرزد.

پی‌نوشت

۱- نبی من الغربان لیس علی شرع یخبّرنی انّ الشعوب الی صدع
اصدّقه مریه و قدامترت صحابه موسی بعد آیاتی التسع

۲- در دایره‌ای کامدن و رفتن ماست آن را نه بدایت، نه نهایت پیداست
کس می‌نزند دمی درین عالم راست کاین آمدن از کجا و رفتن به کجاست

۳- دارند چو ترکیب طبایع آراست
باز ازچه سبب فکندش اندر کم و کاست
گر زشت آمد بس این صور، عیب که راست
ورنیک آمد خرابی از بهر چراست

[Downloaded from system.khu.ac.ir on 2024-10-12]
[DOR: 20.1001.1.17359732.1383.1.1.1.1]
[DOI: 10.52547/jls.1.1.7]